

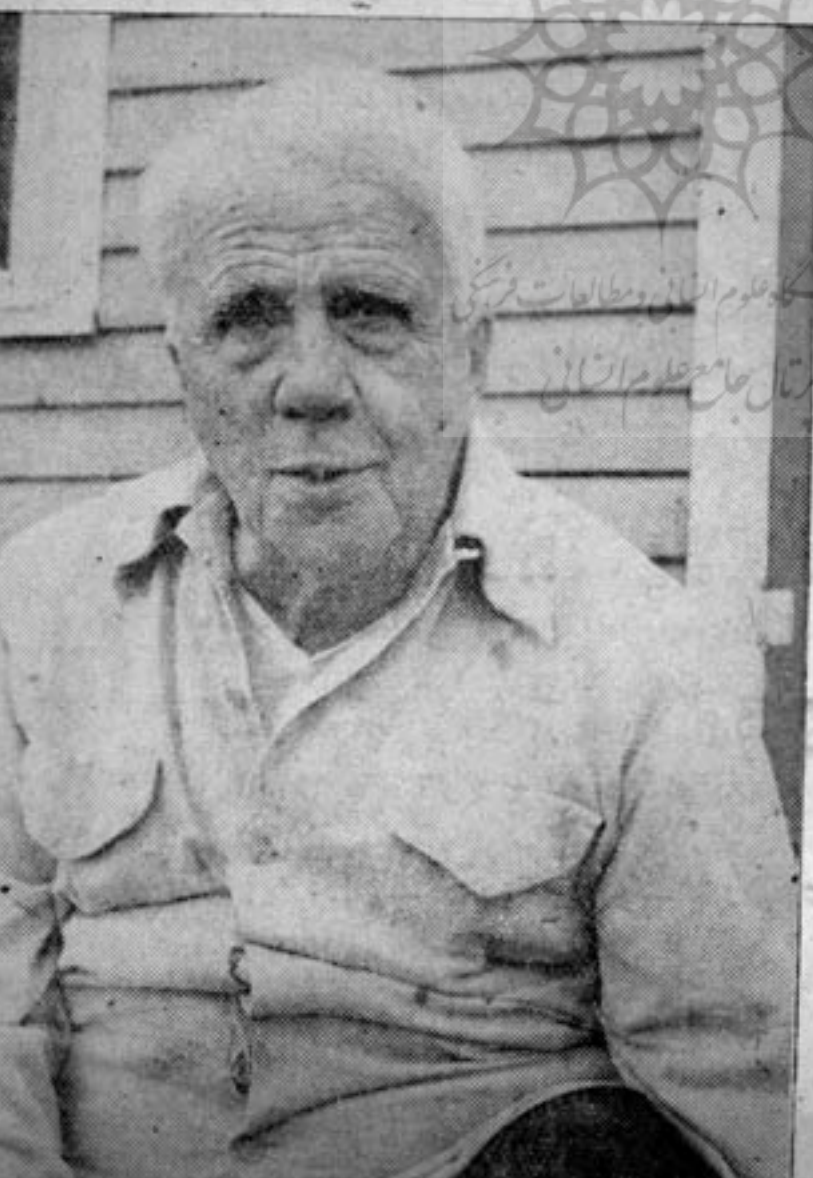
سخنوران نامدار قرن بیستم

## رابرت فراست

شاعر بزرگ معاصر امریکا

«رابرت فراست» R. Frost را معمولاً «امریکائی ترین شاعر امریکا» می نامند، لکن باید دانست که نخستین بار در انگلستان به شاعری شناخته شد، و در آن کشور بود که ارزش هنرش آشکار گشت.

اجداد او از اهالی اسکاتلند بودند و در سال ۱۶۳۲ به «نیوانگلند» مهاجرت کرده و در آن ناحیه اقامت گزیده بودند. پدرش «ویلیام پرسکات فراست»، نخست معلم بود، سپس بروز نامه نگاری پرداخت و جریانهایی سیاسی او را از نیوانگلند به کالیفرنیا کشید و به همکاری «بولتین سانفرانسیسکو» که از طرفداران «دمکراتها» بود، مشغولش داشت. وی چندی نیز در جنگهای داخلی امریکا شرکت جست و در این کار چنان معتقد و متعصب بود که نام «رابرت لی Robert Lee» فرمانده بزرگ امریکائی را بر فرزند خویش نهاد.



«رابرت لی فراست» در بهار سال ۱۸۷۵ بدنیا آمد. ده ساله بود که پدرش، درسی و چند سالگی به بیماری سل در گذشت و مادرش ناچار او را به «ماساچوست»، نزد پدر بزرگش برد. «رابرت فراست» در آنجا پرورش یافت و با درس و کتاب آشنا گشت. مادرش معلم مدرسه بود و او را با اشعار «پو» و «امرسن Emerson» آشنا ساخت.

رابرت، در پانزده سالگی، نخستین بار شعر خود را در بولتین مدرسه لارنس بیچاپ رسانید، و نوزده ساله بود که مجله محلی The Independent

شعرش را پذیرفت و پانزده دلار بوی پرداخت.  
پدر بزرگش او را از شاعری منع می کرد و معتقد بود که از این راه  
اعاشه ممکن نیست. ولی این سخنان در « رابرت » تأثیر نداشت، زیرا که  
راه و مقصد او از آن پیش معین شده بود.

در سال ۱۸۹۲ از مدرسه لارنس بیرون آمد و به کالج « دارموث  
Darmoth » داخل شد. ولی پس از دو ماه آنجا راترک گفت و در مدرسه ای  
که محل کار مادرش بود، به معلمی پرداخت. این کار نیز چون با طبع  
او سازگار نبود، دوامی نیافت و پس از چندی بروزنامه نگاری مشغول شد.  
ازدواج او در همین اوقات صورت گرفت. خانم « الینور وایت » از  
دختران زیبای مدرسه لارنس، و همدرس او بود. این ازدواج در شاعری  
« فراست » بی تأثیر نبود. زیرا تنها کسی که در میان خویشان و آشنایان او،  
بشعر و شاعری توجه داشت، پس از مادرش، الینور بود. الینور همواره  
در این راه مشوق او بود و هنرش را می ستود.

دو سال بعد، رابرت تصمیم گرفت که باز به تحصیلات دانشگاهی خود  
ادامه دهد، و در بیست و دو سالگی به دانشگاه « هاروارد » داخل شد. نخست  
قصد تحصیل فلسفه داشت، لکن پس از چندی به مطالعه در ادبیات زبانهای  
کلاسیک - یونانی و لاتین - پرداخت و دو سالی را بر این کار صرف کرد. در  
این زمینه نیز ثباتی نشان نداد. در ۱۹۰۰ هاروارد را ترک گفت و تحصیلات  
خود را ناتمام گذارد. پدر بزرگش به او امیدی نداشت و از آینده اش نگران  
بود، ولی آخرین باری خود را از او دریغ نکرد و کشتزار وسیعی را بوی  
سپرد تا در آنجا به فلاح مشغول گردد و وسائل معیشت خود را فراهم سازد.

فراست وضع خود را باز ندگی روستائی موافق ساخت و ده سال در آن  
مرزعه بکار زراعت روزگار گذراند. این ده سال تجربه و آشنائی نزدیک با  
زندگانی روستائی و زیبایی های طبیعت، مایه اصلی هنر او است. وی در اواخر  
این مدت، باز بکار معلمی پرداخت و در دانشسرای « پلای موت Plymouth »  
به تدریس مشغول شد. ولی عاقبت بعزم سفر اروپا، مرزعه خود را فروخت  
و به اسکاتلند کوچ کرد، زیرا در آن روزگار، محیط امریکا خشک و بیروح بود  
و شعر در آنجا خواستاری نداشت. بسیاری از شعراء و نویسندگان نامدار  
امریکا اروپا را اقامتگاه خود ساختند و برخی نیز، چون « هنری جیمس  
H. James » و « ت. س. الیوت T. S. Eliot » تابعیت انگلستان را  
پذیرفتند.

در انگلستان مجامع، مؤسسات و مجلات هنری فراوان بود و مردم

همواره از تحولات و نهضت‌های هنری و ادبی با خبر بودند هر جنبشی که در آلمان، فرانسه و یا ایتالیا پیدا می‌شد، بلافاصله در انگلستان منعکس می‌گردید و هر کتابی که در یکی از این ممالک چاپ و منتشر می‌گشت، اصل و غالباً ترجمه‌های آن، در یک‌زمان بکتابخانه‌های لندن وارد می‌شد.

رابرت فراست، در انگلستان برای نخستین بار به محافل ادبی راه یافت و در سال بعد اولین کتاب شعر خود را بنام «خواهش‌های کودکی» (A boy's will) انتشار داد. این مجموعه مورد توجه سخن‌شناسان انگلیس واقع شد و مجله «The Academy» درباره آن چنین نوشت: «ما اشعار این مجموعه را سطر بسطر، باشکفتی و خرسندی خاصی، که بندرت از خواندن کتابهای شعر جدید دست می‌دهد، خوانده ایم» شکفت آنکه نه تنها منتقدین محافظه‌کار، بلکه شعرای جوان و نوپردازی که با تمام اصول شعری قدیم بچنگ برخاسته بودند نیز اشعار این مجموعه را پسندیدند.

این موفقیت برای فراست ارزش فراوان داشت و او را در راهی که در پیش گرفته بود استوارتر ساخت.

انگلستان در این هنگام، عرصه برخورد و معارضة آراء هنری گوناگون گردیده بود. پیروان اصول قدیم دلبسته سنت‌های گذشته بودند. جمعی از شعراء می‌کوشیدند که با آوردن مضامین نو راه تازه‌ای بگشایند. جمعی دیگر کار Decadant را دنبال می‌کردند. و بالاخره T. E. Hulme و Ezra Pound نیز مکتب «Imagism ایماژیسم» را پی‌وجود آورده بودند.

رابرت فراست از این جریانها دور و بیگانه نبود و همواره با شعرائی چون «Wilfrid Gibson ویلفرد گیسون» و «Lascelles Abercrombie لاسلز آمبر کرومبی» معاشرت داشت. لکن هیچگاه راه خود را تغییر نداد و با همان ثبات و استقامت، شیوه و روش خود را دنبال می‌کرد و در بهار سال ۱۹۱۴ دومین کتاب شعر او تقریباً با همان خصوصیات و بارنگ محلی (Regionalisme) شدیدتر بنام «شمال بستون» (North of Boston) انتشار یافت در اشعار این مجموعه نیز تأثیر شعرای دیگر مشهود نبود و اصالت و استقلال فراست بیش از پیش مسلم می‌گشت.

شاید دلش می‌خواست که در آن میان «مؤثر» باشد، نه «متأثر» و یا شاید خود می‌دانست که تنها او باید در این راه قدم بگذارد. وی در شعری کوتاه آمیز به این مطلب اشاره می‌کند:

در چنگل زرد، دوره از هم جدا می‌شدند،

ودریغا، ممکن نبود که من يك مسافر باشم  
و هر دوراه را در پیش گیرم. مدتی بر جای ایستادم  
و تا چشم می دید، به یکی از آن دوراه نظر دوختم.

سپس راه دیگر را در پیش گرفتم، که شایستگی از زیبایی و صفایش کمتر  
نبود، و سزاوارتر نیز می نمود،  
زیرا که گیاه بسیار بر آن روئیده بود و می خواست که پایکوب شود.  
اگرچه آمد و شد هر دورا  
به يك میزان کوفته و فرسوده بود.  
و در آن صبحدم، سبزهای که هیچ گاهی سیاهش نکرده بود  
هر دوراه را یکسان در برمی گرفت.  
افسوس، راه اول را برای روز دیگر گذاردم  
و اگر چه میدانستم که چگونه راهی به راه دیگر می پیوندد،  
در بازگشت خویش حیران بودم.

سالهای دراز پس از این، زمانی  
با حسرت این سخن را خواهم گفت:  
دوراه در جنگلی از هم جدا می شدند و من -

و من راهی را که از آن کمتر آمدورفت شده بود، در پیش گرفتم، و همه  
دیگر گونیها را همین سبب شده است.

در سالهای دراز پس از این، زمانی (داهی که از آن ترنتم Mountain Intervals)  
در بهار سال ۱۹۱۵، پس از آغاز جنگ جهانی اول «را برت فراست»  
ناچار انگلستان را ترک گفت و به آمریکا بازگشت؛ لکن این بار همه او را  
بنام یک شاعر بزرگ می شناختند و شهرتش سراسر آمریکا را فرا گرفته بود،  
در همین مدت کوتاه، هنرنو در آمریکا طرفداران بی شمار پیدا کرده بود.  
تأسیس مجلاتی چون «Poetry» در ۱۹۱۲، «The Little Review» در ۱۹۱۴،  
و «The New Republic» در ۱۹۱۴، و انتشار «The Spoon River Anthology»  
اثر ادگاری مسترز در ۱۹۱۵ و استقبالی که از آن شد، و نیز نفوذ سریع  
«Imagism» Anthology در آمریکا، همه شاهد و مؤید این نظر است.  
فراست در این سه سال بیش از آنکه خود تصور می کرده مشهور شده بود  
و مؤسسات آمریکائی نیز هر دو کتاب او را مجدداً چاپ و منتشر کرده بودند،  
وی در تابستان ۱۹۱۵ در یکی از نواحی کوهستانی New Hampshire

مرزعه‌ای خرید و باز به کشاورزی پرداخت. ولی دیگر مجال این کار برایش باقی نمانده بود. مجلات و انجمنهای ادبی و هنری، که تازه تأسیس شده بودند پی در پی از او تقاضای همکاری می کردند و روزنامه‌ها در چاپ و نشر اشعارش بریکدیگر سبقت می جستند. در همین اوقات به عضویت انجمن ملی ادبیات و هنر (The National Institute of Arts and Letters) انتخاب شد و دانشگاه هاروارد نیز او را بشاعری جامعه Phi Beta Koppa برگزید. دانشگاه های بزرگ امریکا او را برای تدریس و ایراد خطابه، دعوت می کردند و چندین بار از طرف این مؤسسات علمی درجات و نشانهای افتخاری به او داده شد.

گراهام مانسون، منتقد معاصر امریکائی در باره او چنین می نویسد:

«هنوز دست به در نبرده بود که همه جوامع ادبی امریکا درهای خود را بروی او گشودند.»

در پائیز سال ۱۹۱۶، سومین کتاب شعر او بنام «فاصله‌های کوه‌ها Mountain Interval» انتشار یافت. این کتاب حاوی اشعاری است که طی دو سال پس از انتشار کتاب «شمال بستون» شروده شده است. چهارمین کتاب شعر فراست، که برنده جایزه Pulitzer شناخته شد، در ۱۹۲۳ بنام «New Hampshire» منتشر گردید. در ۱۹۲۸ «جویباری که بمغرب می رفت» در ۱۹۳۰ «مجموعه اشعار» در ۱۹۳۶ «افق دورتر»، در ۱۹۴۲، «درخت شاهد» و در سال ۱۹۴۹ مجموعه کامل اشعار او انتشار یافت.

رابرت فراست، تا کنون چهار بار بدریافت جایزه Pulitzer توفیق یافته و نشانها و درجات افتخاری بسیار کسب کرده است. اکثر سخن شناسان اروپا و امریکا رابرت فراست را بزرگترین شاعر معاصر امریکائی دانند. مارك وان دورن، شاعر و منتقد بزرگ معاصر امریکائی می گوید:

«مردم امریکا به او مقامی می دهند که به هیچیک از شعرای امروز داده نشده است.» ویلیام زربنت، او را «همشان Emerson» و پیتر ویرک ویرا «یکی از بزرگترین شعرای معاصر جهان» می داند.

شیوه کار و نمونه آثار رابرت فراست

چنانکه در مقدمه گفتیم، رابرت فراست امریکائی ترین شاعر امریکا است. در شعر او زیباییهای نواحی شمالی امریکا و زندگی روستاییان آن نواحی بادقت و صمیمیت بسیار تشریح شده است. هنر او را معمولاً با شعر وردزورث W. Wordsworth مقایسه می کنند، لکن این مقایسه همیشه

درست نیست. سرچشمه الهام ابن دوشاعر طبیعت و زندگی روستایی است در اشعار فرانت ناحیه New England، در اشعار وردزورث Lake District نقاشی شده است. لکن «دید و ادراک» آنها از هم جدا و متفاوت است. «رالسم» فرانت را نباید هرگز با «ایده آلسم» وردزورث اشتباه کرد. وردزورث دینارا با چشم عرفان می نگرد. در نظراو، طبیعت مظهر جمال مطلق و مرمی ذوق و احساسات بشری است و انسان را بسوی کمال راهبری می کند.

طبیعتی که در شعر وردزورث منعکس شده است زیباست و زندگی در دامان طبیعت ساده و شیرین و سرشار از شادی و خرسندی است. در شعر وردزورث، انسان تماشاگری است که از دور زیباییهای طبیعت را می بیند و تأثیر می پذیرد. رابرت فرانت همیشه دهقان بوده است حتی در انگلستان نیز به زراعت مشغول بود و جز بندرت مرزعه خود را ترک نمی گفت. وی با طبیعت و زندگی روستایی آشنایی نزدیک و مستقیم دارد و در عالم خیال از آن سخن نمی گوید. فرانت از زندگی روزانه مردم نیوانگلند الهام می گیرد و از امور عادی و معمولی شعر می سازد. در شعر فرانت طبیعت چنانکه هست منعکس گردیده و زندگی روستائیان با تمام تلخی ها و سختی های آن، در کمال دقت و صمیمیت نقاشی شده است.

در داستانهای منظوم او، روستائیان ناحیه نیوانگلند، بازبان خود، افکار، روحیات و صفات خود را بر ماعرضه می دارند. در اینجا دیگر انسان تماشاگر زیباییهای طبیعت نیست. انسان جزء طبیعت و با طبیعت درهم آمیخته است.

زندگی روستایی چنان فرانت را تحت تأثیر خود قرار داده است که حتی در بیان عقاید هنری خود نیز به طبیعت توسل می جوید. چنانکه در باره لزوم و اهمیت بنوع و قریحه ذاتی در ایجاد آثار هنری این مثال را می آورد:

«نوبسنده خوب. مانند کسی است که در مزرعه ای، هویج از خاک بیرون می آورد. هویجها را يك يك با صبر و بردباری از زمین بیرون می کشد، تا عاقبت هویجی را پیدا می کند که برایش تازگی دارد. این هویج بشکل هویجهای دیگر نیست. وی با چاقوی خود هویج تازه را می تراشد، قسمتهای از آن را می برد، ریشه دوشاخه آنرا بشکل دو پای آدمی درمی آورد و در آخر از آن چیزی شبیه به انسان می سازد، صاحب قریحه واقعی، هر جزء زندگی را که الهام بخش خود یافت سخت نگاه می دارد و بدان شکل می دهد. ولی کسی که فقط «رالست» باشد. نه صاحب قریحه، آن هویج را بهمان صورت که بوده است رها می کند و کسی که فقط «ایده آلست» باشد و نه صاحب قریحه، سعی دارد که هویج را بشکل الاغ

در آورد، در صورتیکه شکل طبیعی هویج، شکل الاغ را به ذهن القانی کند. فراست باز در جای دیگری برای بیان و توضیح عقیده خود مثال دیگری از آنگونه که ذکر شد، می آورد:

«رألیست، دو نوع است. یکی آنکه سیب زمینی خود را با مقدار زیادی گل و خاک عرضه می دارد. تا آنرا «واقعی» جلوه دهد. دیگری آنکه سیب زمینی پاک و شسته شده را می پسندد. من میل دارم که از نوع دوم باشم به عقیده من وظیفه هنر آنست که زندگی را پاکیزه کند و شکل واقعی آنرا آشکار سازد.» (نقل از کتاب The Pocket Book of Robert Frost's Poems)

در شماره ششم از دوره هفتم «سخن» یکی از مشهورترین و برجسته ترین آثار این هنرمند امریکائی را بنام «مرک مزدور» ترجمه کردیم. اینک از اشعار کوتاه ترا و نیز نمونه هائی می آوریم:

### باد و گل

ای دلدادگان، عشق خویش را فراموش کنید  
و شرح عشق این دورا بشنوید.  
معشوق، گلی بود بر کنار پنجره  
و عاشق، باد زمستانی.

چون هنگام نیمروز  
یخی که شیشه های پنجره را پوشانده بود،  
گردیده گردیده  
و پرنده زرد رنگی که بر بالای آن گل در قفس بود  
به نغمه سرائی پرداخت

باد، گل را از پشت شیشه نشان گذارد  
جز این که اورا نشان گذارد هیچ نمیتوانست کرد.  
و تنها از کنار او گذشت  
تا در تاریکی شب، باز گردد،

او باد زمستانی بود.

با برف و یخ،  
با گیاهان مرده و برندگان بی جفت آشنائی داشت،  
و عشق را، چنانکه باید، نمیتوانست شناخت.

ولی بر بای پنجره نالید ،  
 و چار چوب را تکان داد  
 تا ببیند که در آن خانه  
 شب را چه کسی بیدار مانده است ،

از قضا ، نزدیک بود که باد گل را  
 از کنار آئینه‌ای که با فروغ آتش روشن شده بود  
 و از پرتو گرمی که از درون بخاری میتافت  
 بر باید و برای گریختن ، فریض دهد .

ولی گل خود را بکناری کشید  
 و هیچ نخواست که چیزی بگوید .  
 و صبح ، نسیم را  
 فرسنگها دورتر یافت .

### اکتبر

بر گهای تو برای فرو ریختن آماده اند .  
 و اگر فردا باد سرکشی آغاز کند  
 تمام آنها را بر خاک خواهد ریخت  
 ز آنها بر فراز جنگل فریاد می کشند ،  
 و شاید فردا ، برای رفتن فراهم ببایند  
 ای صبح آرام و ملایم اکتبر  
 ساعات این روز را با کنندی آغاز کن  
 و چنان کن که روز ، بر ما طولانی تر بگذرد .  
 دلپامی که خود خواستار فریباند ،  
 ما را به شیوه‌هایی که تو میدانی ، فریب می دهند ،  
 سپیده دمان یک برک از شاخه جدا کن  
 و نیمروز برگی دیگر .  
 یک برک از درختان باغ ما  
 و برگی دیگر از درختان سرزمینهای دور  
 با پاره های لطیف ابر  
 خورشید را از رفتن باز دار .



زمین را با یاقوت بنفش (۱) مسحور کن  
آرام، آرام،

حتی اگر تنها بغاطر انگورهایی باشد  
که هم اکنون بر گهایشان از سر ما سوخته است،  
و اگر نه میوه خوشه خوشه آنها به هدر خواهد رفت  
برای خاطر انگورهایی که بر کنار دیوارند!

### آتش و یخ

بعضی معتقدند که جهان در آتش خواهد سوخت  
و برخی بر آنند که در میان یخ به فنا خواهد رفت  
من بسبب آنچه از میلها و هوسها چشیده‌ام  
با کسانی که فنای جهان را در آتش می‌دانند، همعقیده‌ام.  
ولی اگر قرار بر این باشد که جهان دوبار معدوم شود،  
گمان دارم که مرا، با کینه و نفرت چندان آشنائی باشد  
که یخ را نیز برای ویران ساختن جهان  
کافی و توانا بدانم،

### در قمارخانه جهان

شب دیرگاه است و من در این قمار پی در پی می‌بازم،  
اما هنوز راسخ و استوارم و به هیچکس تهمت نمی‌زنم.  
تازمانیکه قانون بازی این حق را برای من نگه می‌دارد  
که تعداد ورقها برای همه یکسان باشد،  
قمارخانه از آن هر که باشد، برای من یکسان است.  
پس بگذار تا به یک پنج برگ دیگر نظری بیفکنم

### سرسخت

بگذار که آشوب، طوفان کند  
بگذار که شکل ابرها درهم بیچد،  
من منتظر می‌مانم تا سامانی پدید آید.

### راز

ما حلقه وار می‌رقصیم و در پندار و گمانیم  
اما «راز» در میان نشسته است و می‌داند.

۱- گویند رفع مستی و می‌زدگی کند